

آنانکه دعوت خدا و رسول را پاسخ گفتند پس از آنکه زخم کاری بدانان رسید، آنانرا از ایشان که نیکی کردند و پروا همیشه ساختند پاداشی است بزرگ .

همانانکه چون مردم بدانان گفتند که مردم (دشمن) برای (جنگ با) شما گرد آمده‌اند پس از آنان اندیشناك شوید ، در نتیجه از نظر ایمان افزایش یافتند و گفتند خدا مارا پس است و بهترین کار گزار است . پس به نعمتی و فضلی از خدا زیور و شده بازگشتند هیچ بدی آنان رامس نکرده است و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا دارنده فضلی پس بزرگ است .

این تنها همان شیطان است که دوستانش را به ترسیدن برمی انگیزد، پس شما از آنها نترسید و از من بیم داشته باشید اگر مؤمن هستید .

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَالرُّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ
الْقَرْحُ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾

الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَعَلُوا لَكُمْ
فَأَجْسُهُمْ فزادهم إيماناً ۚ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٠٧﴾

فَأَنْقَلِبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ مِنْ اللَّهِ وَفَضَّلْتُمْ بِهِمُ الْوَسْوَءَ
وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٨﴾

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ
وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٩﴾

لغات:

مَنْ ، فعل ماضی از منت . مَنْ (به تشدنون ساکن) ، اسم مصدر : اندازه ، ارزش ، سنگین ، نعمت ارزشمند و سنگین . به معنای مصدری : بریدن ، کاستن . نعمتی که بینوائی و تهدستی را از شخص می برد . منت به زبان ، نکوهیده و جدا کننده و از میان برنده نعمت و سپاس است .

بَعَثَ ، مصدر : رها کردن ، فرستادن ، برانگیختن در جهتی ، به هیجان آوردن ، بیدار کردن .

يُزَكِّيهِمْ ، از تزکیه : پاکیزه کردن ، برکت و رشد دادن . از زکاة ، رویش ، پاکیزگی ، رشد .

الْحِكْمَةُ : شناخت محکم و نفوذ ناپذیر ، موافق حق . از حکم : قضاوت ، تصرف . حَكِيمٌ : کسی که اندیشه و کار قطعی و نفوذ ناپذیر دارد .
مُبِينٌ : جدا و آشکار کننده ، روشنگر .

اَنَّى : کجاست ؟ برای استفهام است و برای ظرف زمان و مکان و کیفیت همه می آید .

إِذْن : اعلام ، اجازه ، برداشتن مانع .

إِدْفَعُوا ، فعل امر جمع از دفع : تعقیب و با شدت راندن .

أَقْوَاه ، جمع قوه ، فاه ، فیه ، قم : دهان .

فَادْرَوْوا ، ف + ادرؤوا ، فعل امر جمع از درء : به سوی دیگر راندن و

بازگرداندن ، ناگهان یا باندبیر راندن ، دفع و دور داشتن .

فَرِحِينَ ، جمع قاعل فرح (به کسر راء) : شادمان ، با انبساط ، سرزنده .

يَتَّبِعُونَ ، فعل مضارع از باب استفعال ، چون به شخص تعلق یابد (... بالذین) .

ظاهر در طلب و نمایاندن بشارت به دیگری است ، و چون به خوشی و نعمت تعلق یابد

(... بنعمة) دریافت آنرا می رساند .

الْقَرَح : زخم کاری که به درون رسیده باشد ، آب قراح ، خالصی . زمین قراح :

خالص از آلودگی .

ذَالِكُمْ ، ترکیبی خاص (شاید قرآنی) از ذالك (اشاره به دور) و کم (خطاب

جمع) و نشاید که ذالکم جمع ذالك باشد ، چون جمع ذالك از ترکیب دیگر

(اولائك، و هؤلاء) آمده است . لذا ذالکم اشاره به شخص یاشی ، دوری است که

حضور یافته مواجه با مخاطبین شده است .

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ، وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ .

این درجه عالی نبوت است که تلاوت آیات با تزکیه است که شاهان همگی

احکام عبادی و اجتماعی و اخلاقی می باشد تا محیط تزکیه (رجوع شود به آیه ۱۲۹

سوره بقره) فراهم می کند و عقول را به کتاب و حکمت شکوفان و بار آور می سازد .

با رابطه قرینه این آیه با درجات نبوت و کمال آن ، می توان دریافت که مندرج

مؤمنین - عن الله على المؤمنين - همین تکمیل نبوت در زمینه ایمان است که در

و مقدمات آنرا پیمبران گذشته فراهم کردند و این چون ثمره ایست که به همان شجره مرفی و متعالی نبوت و نهال و بذر آن پیوسته است. و چون آب حیاتی است که در سرزمین ها و مردم و شرایط خاص به جریان آمده قلوب و افکاری را با خدا و معاد و اصول زندگی آبیاری کرده. چه اگر منظور همین مؤمنین به این بعثت باشد، پیش از آن که وصف ایمانی نداشتند تا منتی بر آنان باشد. خداوند نعمتی گران و زوال ناپذیر به مؤمنین داده است (منتی بر مؤمنان بنهاده است.) آنانکه پیر و ملت و توحید ابراهیم «حنفاء» بودند و آلوده به شرك و بت پرستی نشدند، و همانها هم که آلوده به شرك بودند، بر اثر دعوت ابراهیم و پیرچم ابراهیمی «کعبه» و الهامات آن، دچار شرك ریشه ای و مکتبی «کلاسیک»، مانند یونان و روم و دیگر سرزمینهای غرب، نبودند و وضع جزیره العرب و زندگی قبیلگی و بیابانی آن، از سرایت و نفوذ عمیق شرکهای مکتبی بر کنارشان می داشت، شرکشان پیوسته در حد تقدیس مظاهر آفرینش و التجا به بتهایی بود که به عاریه و رقابت، از خارج آورده بودند. و عقل فطریشان توحید گرا بود. چنانکه آیاتی از قرآن، توحید را در حکم فطریشان می نمایاند: «و لئن سألتهم من خلق السماوات و الارض و سخر الشمس و القمر ليقولن الله، و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء ... ليقولن الله، فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين... عنكبوت / ۶۱ و ۶۳ و ۶۵، و تزديك به همین مضمون آیات ۲۵ لقمان، ۳۸ زمر، و ۸۷ و ۹۰ زخرف.

إِذْ بَعَثْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ، از خود آنان و از میان بندها و دردها و گمراهیهای که داشتند، همان مردم فطری و امی که مکتبها و معلومات زمان، دید فطریشان را بسته و محدود نساخته بود: «هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم ... جمعه / ۲»، «ربنا و ابعث فيهم رسولا منهم ... بقره / ۱۲۹»، که ضمیر منهم راجع به امة مسلمة، در آیه سابق، دعای ابراهیم است: از میان امة مسلمة، از میان مؤمنین، از میان اميين: «بقره»، آل عمران، جمعه، از میان آنان که زمین و گرایش به اسلام و ایمان داشتند، یا در واقع مسلم و مؤمن بودند، و امی (دارای فطرت و درکی ناآلوده و نامحدود و مادرزادی) و فراگیر آیات و قابل تزکیه:

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ. آیات وحی را که هماهنگ و مبین آیات آفرینش است بر آنان تلاوت کند و بتاباند و زمینه نفوسشان را برای پاکسازی و رشد آنگاه دریافت کتاب و حکمت فراهم آورد. این هدف غائی نبوات و رسالت الهی است که ابراهیم خلیل به کمال رسیدن آنرا از پروردگارش میخواست «ربنا وابعث...» در دعای ابراهیم، يعلمهم الكتاب والحكمة، پیش از یزکیهم، آمده. که گویا چشم انداز و منتهای آرزویش همین بوده است. در این آیه و آیه ۲ سوره جمعه، در پی یزکیهم آمده که بیان روشن این رسالت است: تلاوت آیات، تزکیه عقول و نفوس و اجتماع از ریشه های شرك و خصلت های پست و مظاهر شرك و طغیان. با چنین تزکیه همه جانبه است که استعدادها می روید و آماده دریافت اصول احکام و مسؤولیتها (کتاب) و شناختن استوار و نفوذناپذیر، ناشی از وحی و نظام هستی و براهین عقلی: الحکمة، آراء و دیدی از جهان و مبدأ و معاد و انسان و فراینده و بالا برنده، حکمتی شهودی که شك و ظن در آن راه نیابد. تلاوت آیات و تزکیه و دریافت کتاب و حکمت، خواست انسان سر بلند و کمالجو و پویا است که صفات و کلمات و خطوط آفرینش را در مقابل چشمش باز و متحول می بیند و نمی تواند از آن چشم بیوشد و می گوشت تا کلمات و روابط و مقاصد آنرا دریابد و تالی و قاری آن شود و از بندها و پیوندهای نفسی و مانع رشد خود را برهاند و «تزکیه» گردد و شناختی از مسؤولیتها و آرا و عقاید محکم و مصون و برتر از وهم و شك یابد: «و نفس و ما سواها، فالهمها فجورها و تقواها. الشمس / ۸۷» تا دو صفت عزت و حکمت پروردگار در انسان متعالی تجلی نماید: «انک انت العزیز الحکیم. دعای ابراهیم». هر چه

حکمتی بی فیض نور ذوالجلال

حکمت دینی برد فوق فلک

راه آن باشد که پیش آید شهری

نی به مخزنها و لشکر شه شود

همچو عز ملک دین احمدی

گشته دور از ملک او عین الکمال

۱- حکمتی کز طمع زاید وز خیال

حکمت دنیا فزاید ظن و شك

فکر آن باشد که بگشاید رهی

شاه آن باشد که از خود شه بود

تا بماند شاهی او سرمدی

تا قیامت نیست شرعش را زوال

تاریکی ضلالت و جهالت بیشتر و روزنه هدایت کورتر گردد، کوشش و آمادگی انسان برای دریافت چنین هدایتی بیشتر می گردد: **وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**. چنان گمراهی که همه را از هدایت جدا کرد و از هر سو فرایش گرفت: مبین، نه «بیان».

این هدف رسالت پیمبران و این رسالت کاملی است که مرز ندارد و شکست پذیر نیست و پیشرو است گرچه پیروانش در میدانهای جنگ و اقتصاد و صنعت ناتوان شوند و یا شکست یابند. نه آنگونه که جنگجویان نومسلمان جاهلیت که چشم به پیروزی نظامی و غنیمت ربائی داشتند و شکست احد را شکست اسلام پنداشتند و نه آنچنان که دشمنان و طرفداران نا آگاه و گرفتار ضلالت امروز می پندارند. تلاوت آیات؛ تبیین جهان و هماهنگی اجزاء آن و آگاهی انسان به آن و به خود و گسترش دید از ربط حادث به مبدأ ازلی و غایت جهان و انسان است. عقل انسان در پرتو آیات از بند اوهام آزاد می گردد و حقایق را چنانکه هست یکی یکی و باهم می نگرد، همچون زمینشناس یا زیست شناس که از اجزاء و قطعات استخوانها و فسیلها و برگ درختان به مجموع ساختمان و هماهنگی کامل اجزاء و تاریخ نشوونمای آن و منتهای تکاملش پی می برد. از این وسعت و کلیت افق دید، خیر و زیبایی از هر سو جلوه گر می شود و همینکه از محیط اوهام و هواها و خودبینی و کوتاه اندیشی رست، ریشه رذائل خلقی، چون کبر و حسد و سودپرستی، از میان می رود و یا سست می گردد: **وَيَرْكَبُهُمْ**، از نتایج و آثار همان تلاوت آیات است و بازمینه روابط نیک و عادلانه و محیط تربیتی خانه و مکتب و مسجد و اجتماع و احکام آنها، اصل تزکیه کامل می گردد، و زمینه ابتکار و ذوق و دریافت اصول مسائل و روابط و ابتکار و آراء محکم فراهم می شود، که مرتبه تعلیم کتاب و حکمت است: **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**.

با مقایسه این تحول فکری و اخلاقی و اجتماعی آنها با آن سرعت و در چنان اجتماع جاهلی و بدوی، می توان پی به این نعمت و منت عظیم برد: **وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**. این معجزه است که در چنان محیط ضلالت چنین

هدایتی طالع شود .

اندیشمندان، از آنگاه که به استعداد عقلی انسان و قابلیت تکامل آن پی برده‌اند، در اندیشه آن بودند که چگونه و با چه شرایط می‌توان این استعداد را نیرومند ساخت و به فعلیت رساند؟ آنگاه راه‌هایی از تعلیم و تربیت فکری را بنمایانند. سپس متوجه رابطه فکر با زمینه نفسیات و اخلاق شدند و برای تربیت و تزکیه اخلاق، علم اخلاق را تأسیس کردند. آنگاه رابطه انسان با همه قوای فکری و اخلاقی را با اجتماع کشف کردند. و نقشه و برنامه ساختن اجتماع سالم و مساعد را طرح کردند. اکنون برای تربیت افراد اجتماع این اصول مورد نظر است:

شناخت استعداد های عقلی و خلقی اشخاص . گرچه عقل را نمی‌توان شناخت و هر تعریفی از آن در حد تعاریف لفظی و یا همان لوازم و آثار آن می‌باشد، آنچه در تعریف می‌گویند همین قدرت تعقل و استنتاج و حکم است که علومی مانند ریاضی و طبیعی و منطق و فلسفه آنرا نیرومند می‌گرداند. تا این علوم و آنچه از دانشها که از موارث گذشتگان و کشف و تجربه دانشمندان جوامع کنونی است، قدرت حکم و تشخیص درست از نادرست و نگهداری از لغزش و خطا و ادغام مصون ماند و به حقایق علمی آشنا شود، از جهت تربیت ذوق و اخلاق باید افراد مستعد را با یکی و زیبایی و خیر آشنا کرد و از زشتی و بدی و عواقب آن باز داشت و اراده تفکر و اعمال و دقت او را نیرومند گرداند، و بالاخره به اصلاح خانه و مدرسه و اجتماع همت گماشت تا ظرف رشد و تربیت فراهم شود. آیا برای تربیت فکری می‌توان همه علوم را آنهم با پیشرفت شعبه‌های مختلف آن به همه مردم تعلیم داد، با آنکه میلهها و ذوقها مختلف است و بعضی از علوم برای مردمی تحمیلی می‌باشد، تا قدرت کشف حقیقت یابند؟ و آیا با فرا گرفتن علوم یا اصول آن چه طریقی برای هماهنگی آنان می‌توان در فکر و عقل افراد پدید آورد؟ و با این هماهنگی و پیوستگی بینش جهانی ایجاد کرد و آنها را زبان تربیت و تکامل قوای فکری گرداند؟ با آنکه هر يك از دانشها و رشته‌های خاص آن خود غرور انگیز و حجاب تکامل همه جانبه انسان است. چشم انداز دانشمندان تربیتی عصر این است که افراد را با محیط

فکری و علمی و اجتماعی محیط بار آورند، با آنکه این خود موجب محدودیت است، بخصوص در اجتماعی که به هر صورت که باشد دارای روابط ظالمانه و طبقاتی است؛ و این خود منشأ رکود استعدادها و عقبراندگی قوای فکری اکثریت می گردد و چون مقصود نهائی تربیت، تکامل عمومی و تغییر و تحول اجتماع و درهم شکستن روابط ظالمانه و ناسالم است، و اینگونه مسائل مورد توجه دانشمندان علوم تربیتی نیست، نتوانسته اند نظریات صحیح خود را چنانکه باید عملی سازند. اصول تربیتی اسلام که در این آیه خلاصه شده است، توانست در آن محیط ضلالت و نامساعد نفوس را تزکیه و عقول و افکار فطری و مشرک را در مدت کوتاهی و در حد استعدادها به کتاب و حکمت بار آور کند. استحکام آرای مسلمانان در قرن اول و قرونیه که آیات مستقیم - بدون واسطه تأویل و تفسیرهای لفظی و از میان اقوال و بافته ها که هنر شان همین بود - تلاوت می شد و بر عقول و افکار می تافت، در میان اجتماع پراکنده و تندبادها و هواهای طوفانی جاهلیت، اجتماعی محکم و از میان چنین اجتماعی، مردمی دارای نظریات و آرای محکم و متحول پدید آورد که استحکام و ابتکارشان در صفوف جماعات و میدانهای جنگ و سپس در نوشته ها و بناها هنوز چشمهای بینندگان را خیره می کند.

أَوْ لَمَّا أَصَابَكُمْ مَصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا؟ قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ،
 إِنَّ آيَةَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

همزه، استیناف انکاری. و او، استینافی یا عطف به آیات گذشته است که همان اندیشه ها و گفتگوهای پس از حادثه احد است. رویهم، استفهام انکاری و نکوینده می باشد. فاعل اصابتکم، مصیبه، آمده چون نظر به مجهول بودن منشأ آنست، به قرینه استفهام - انی هذا؟ - فاعل اصبتکم که ضمیر مخاطب آمده نظر به همانها دارد. جمله - قد اصبتم مثلها - معترضه آمده تا سابقه پیروزیهای مسلمانان و شکستهای مشرکان را به یاد آورد. مثلها، اشاره به کارزار بدر است که مسلمانان هفتاد تن از مشرکان را کشتند و هفتاد نفر به اسارت گرفتند و این دو برابر کشته هائی

است که در احد دادند. و اگر مقصود از اصابتکم، کشتن باشد، نه به معنای ضربه زدن و دست یافتن که اعم از کشتن است، شاید نظر به مجموع مشرکانی است که پیش از احد در کارزارهای پراکنده و بدر به دست مسلمانان کشته شده‌اند و شاید مثلثها، کنایه از چند برابر باشد. انی، استفهام برای زمان و مکان و کیفیت است، و چون قرینه‌ای برای هر يك از این معانی در کلام نباشد، اشعار به ابهام و تحیر دارد: از کجا و چگونه و کی چنین پیش آمده؟! که چنین انتظاری نداشتند و در منشا آن سرگشته‌اند. شاید که این آیه عطف به آیه سابق باشد: با آن نعمت گرانبها منتی - که خدا بر شما نهاد و چنین بعثتی از شما و در شما برانگیخت برای چنان انقلاب فکری و اخلاقی و اجتماعی، همینکه مصیبتی در راه تحقق آن به شمارسید با آنکه شما چندین مصیبت به دشمنان خود رساندید، منشا این مصیبت را دریافتید و انتظار آنرا نداشتید که می‌پرسید: از کجا و چگونه پیش آمده؟ با آن بعثت و تلاوت آیات باید دارای چنان بینشی شده باشید که علل و اسباب هر حادثه‌ای را دریابید، و با چنان انقلابی در سرزمین ضلالت و جاهلیت اینگونه فداکاری و مصائب بس ناچیز است! مگر برای تحقق چنین انقلاب عظیم و ریشه‌دار و همه‌جانبه و جهانی، در آن عصر از دو طرف چقدر کشته داده شده است؟ آیا با خونهایی که در انقلابات بی‌ریشه و يك جهته، ریخته می‌شود و مصائبی که به بار می‌آورد، می‌توان مقایسه کرد؟ (رجوع شود به تاریخها و احصائیه‌ها و کتاب رسولا کرم در میدان جنگ). نه خدا خواسته که به شما چنین مصیبتی رسد و نه نوید پیروزی نادرست آمده، نه پیمبرش در رهبری کوتاهی کرده، نه از نیروی دشمنان شکست خورده‌اید؛ باید منشأ این مصیبت و شکست را از درون نفوس خود و ناتوانیهای ایمانی و جاذبه به دنیا و غنائم آن و اختلاف میان خود و سرپیچی از فرمان رهبری جويا شوید: قل هو من عند انفسکم، نه توان و شرک و کفر بیش از ایمان و توان خدا باشد: ان الله علی کل شیء قدير.

همه جهان و جهانیان ظهور قوانین و سنن الهی است که انسان فطری با همه وجود و جسم و جانش بیرون از آن نیست. اگر عقل فطری و اکتسابی تعالی یابد،

از آن سنن منحرف نمی‌شود، و اراده متضاد با آن سنن پدید نمی‌آورد، و اگر بر طبق آن پیش رود، شکست و پیروزی از آن سنن بیرون نیست.

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ .

یوم‌التقی الجمعان، روز برخورد دو گروه است که در دو صف و فکر متقابل بودند. در این برخورد بود که نیروها و روحیه‌ها بارز شد. گروه مشرکان در نگهداری آئین و اصول جاهلیت و دفاع از آن همصدا و هماهنگ بودند و گروه مؤمنان دچار اختلاف و شکست شدند، این پیشامد بر طبق حکمت و سنت خدا و اذن او در زمینه ناهماهنگی و خلال درونی آنان «قل هو من عند انفسکم» بود. آنچه در این برخورد به شما رسید، به اذن و سنت خدا بود. چون از او به سوی خود و سود دنیای گذرا برگشتید، او هم شمارا از تدبیر خود و اعطاء آگاهی و بینش باز داشت و به خودتان واگذار کرد: فباذن الله. اذن الله، همان حکمت نهفته او و ولیعلم الله...، عطف به «فباذن الله» است: آن مصیبت که روز برخورد دو گروه به شما رسید، به اذن خدا - اجازه و مشیت حکیمانه خدا - بود که در آن حکمتها و اسراری است که بعضی از آن تعیین شده است و بعضی دیگر با گذشت زمان آشکار می‌شود، برای آنکه مؤمنان ثابت معلوم و مشخص شوند و همچنین آنانکه به نفاق گرایش یافتند. وصف اسمی «المؤمنین» و فعل حدوثی «نافقوا»، ثبات آن و حدوث این را می‌رساند:

وليعلم المؤمنین .

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَاقْتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا ، قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ
قَالُوا لَا بَعَثْنَاكُمْ ، هُمْ يَكْتُمُونَ يَوْمَئِذٍ اقْرَبُ مِنْهُمْ لِلَّهِمَانِ ، يَقُولُونَ يَا قُوتَاهُم مَّا نَحْنُ فِي
قُلُوبِهِمْ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ .

وليعلم الذين... عطف به مقدر، بانکرار ولیعلم، مانند عطفهای «وتلك الايام...»
وليعلم الذين آمنوا... ولیمحص الله...، اشعار به حکمتها و عللی دارد که خدا

می‌داند و یا بعدها باتجربه‌ها و پیامدهائی معلوم و مشخص می‌گردد.

المؤمنین، اتصاف ثابت ایمان را، و نفاقوا، عروض و گرایش به نفاق را می‌رساند. پس صحنه احد شکست مصیبت بار و پیروزی پایدار بود، شکست در میدان جنگ و در برابر دشمن مشخص، پیروزی برای شناخت اجتماع خود و بدینند و نصیبات و درجات ایمان و نفاق و گرایشها. آنها که روزندهای جاهلیت و سایدهای آنرا بسته و پشت سر گذاردند و یکسر در جهت شعاع ایمان ثابت ماندند و آنها که روزندهائی از جاهلیت در نفوس خود دارند. (نفق راهرو هائیت که موشها به زیر زمین و اطراف آن باز می‌کنند). همین که محیط مساعدی فراهم شد آنها را بازتر می‌کنند. ضربه‌ای که بر پیشانی مسلمانان و رهبر عالیقدرشان خورد، آنان را به سوی خود بر گرداند تا خود و افراد خود را بشناسند و این سؤال پیش آمد: «اُنْثَى هَذَا؟ آیات قرآن هم پی‌درپی بر تو افکنده تا آنچه به چشم نمی‌آمد و پوشیده بود، آشکار کند و بنمایاند، برای همه و برای همانها که سابقه ایمانی بیشتر داشتند و هجرت کرده بودند و دچار غرور شده بودند و همین سابقه را برای خود عزت و همه اسلام می‌پنداشتند، و تا سنت‌های خدا را بشناسند، شکستی بود که آنان را به عمق خود و اجتماع خود بر گرداند و راههای پیروزی پایدار و حقیقی را گشود و راههای شناخت سنن الهی و عبور از گردنه‌های پرییچ و خم و فراز و نشیب و تاریک درونی، گرایشها، عقبگردها و ارتجاع به جاهلیت و پیشرویها و ثباتها و با ایمان ثابت به سوی صفوف جاهلیت و درهم شکستن آن بیرون آمدند و آنان که جاذبه جاهلیت به کنج خانه‌هاشان کشاند تا از بر خورد با آن بر کنار باشند. اینها از درگیری با جاهلیت، پیوسته خود را بر کنار می‌دارند و عذرهای می‌آورند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ آذِفُوا :

برتر آئید و در راه خدا بجهنکید و اگر این بینش و ایمان را ندارید تا در راه خدا برخیزید، از خود و شهر و حریم خود دفاع کنید. چون دفاع از جان و مال و در راه آن مسؤولیت فطری و وجدانی است، ملازم باینش ایمانی و شناخت راه خدا

نیست . اینها در برابر دعوت ایمانی و مسؤولیت عادی ، چنین عذری می تراشند تا با جاهلیت درگیر نشوند و یا منتظر بمانند تا کدام صف پیروز شده به آن پیوندند .
 تعالوا ، اشعار به بالا آمدن و برکنده شدن از وابستگیها تا افق وسیع فی سبیل الله دارد: قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ یا تاحد همت و غیرت دفاع: أَوْ أَدْفَعُوا . در مقابل این دعوت متعالی نمی خواهند به جنگ در راه خدا یا دفاع قیام کنند، روش آنان تنها شرك و تردید و ایجاد بی تصمیمی در خود و دیگران است و بهانه ها پیش آورند، ولو ، لو ، اگر ، و اگر چنان بود یا چنین بود: عذرهای ناتوانان زمینگیر: قَاتِلُوا لَوْ نَعْلَمُ قَاتِلًا لَأَبْعَثْنَاكُمْ . اگر یقین داشته باشیم، اگر می دانستیم راستی جنگ هست در پی شما - نه پیش نه باشما - می آمدیم، پس اگر هم راه عذر برایشان بسته شد هیچگاه پیشرو نیستند و به دنبال دیگران کشیده می شوند. چون شرك و جاهلیت به حرکت درآید، مانند روز احد، به سوی آن گرایش می یابند و نزدیک می شوند و اینگونه سخنان تردید آمیزشان نمودار همین گرایش است. این تردیدها و سرپیچی از امر «تعالوا» انحراف از محور ایمان و نزدیکی در جهت کفر و به سوی تجزیة درونی و دو شخصیتی و دو چهره شدن و نوسان بین کفر و ایمان است: هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ. دو چهره ایمان به زبان و نزدیکی به کفر در درون مکتوم: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ . و آنچه از همبستگی با مسلمانان و خیر خواهی آنان به زبان می آورند، از فضای دهانشان برمی آید نه از درون قلبشان. در هر موردی که قرآن گفته ای را به افواه نسبت داده اشعار به نفاق و خلاف عقیده و اندیشه درونی و در حد دهان و زبان است. و خدا دانا است بدانچه پنهان می دارند.

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا، قُلْ قَادِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَمْ تَرَ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ .

الذین بیان و صفت دیگری از الذین نفاقوا است: اینها با تحرك شرك و نمایان شدن چهره آن و پیش از درگیری و کارزار گویند: اگر کارزاری باشد پیروی

می‌کنیم، و پس از درگیری و کارزار چنین گویند. مقصود از اخوان، وابستگان و نزدیکان و هم‌ازان آنها هستند، که با آنان بی‌پرده سخن می‌گفتند. و قعدوا، جمله‌حالیه و معترضه است: همانها که خود را واقعیت‌نگر و عاقبت‌اندیش می‌نمایانند و به جاذبه جاهلیت و گرایش به کفر در کنج خانه‌ها نشستند. اگر آنان که بیرون رفتند و کشته شدند، از ما پیروی می‌کردند و چون ما در خانه‌ها می‌ماندند کشته نمی‌شدند. از هر مسؤولیت خطیر روی برمی‌گردانند و ضعیفان ساده را ضعیف‌تر می‌کنند تا پیرو خود گردانند، لو... لو... اگر و اگر «تجزیه و تحلیل مسائل»، لو اطاعونا ما قتلوا... اگر آنها که بیرون رفتند از ماستوایی و پیروی داشتند کشته نمی‌شدند. باین هشیاری و عاقبت‌اندیشی و نشستن و از حوادث روی گرداندن برای چه؟ برای گریز از مرگ که در هر حال و در هر جا، زود یادیر به سراغشان می‌آید. اگر مرگ در راه خدا و حیات‌انگیز نباشد، مرگ ننگین است، آیا با تدبیر می‌توانند آنرا از خود باز گردانند: قُلْ فَأَدْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. آن گفتارشان (قالوا لو تعلم قتلنا...) پیش از بیرون رفتن به میدان و اینهم پس از آن. آنان در راه عقیده و ایمانشان به سراغ مرگ رفتند و کشته شدند، شما که از ترس مرگ در خانه‌های خود خزیدید و پوسیده شدید، مرگ به سراغتان خواهد آمد.

وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ .

ولا تحسبن... خطاب به هر مؤمن به این رسالت و کتاب است، و هدایت به واقعیات حیات و نهی و نفی اندیشه‌های ناروا و محدود و شستشوی مغزها از اوهام و خیالات و تلقینات جاهلی و باز کردن دیده‌ها. و همچنین است آیات «ولا تحسبن الذین کفروا... ولا یحسبن الذین یبغضون... ولا یحسبن الذین یفرحوا...» که در فواصل آیات بعد و در دیگر آیات آمده است که اندیشه و دید بسته و چشم‌انداز محدود درباره موت و حیات، هر گونه اندیشه و بینشی را و میدان عمل و حرکت را محدود می‌دارد و در پایان به یأس و سقوط می‌کشاند.

پس از شکست اُحد و کشته شدن گروهی از مردان و جوانان مسلمان، اینگونه اندیشه‌ها و گفتگوها و تلقین‌ها در میان کسانی که هنوز جلو چشمشان باز نشده بود و امید به پیروزی و بهرمانندی بیشتر در این زندگی داشتند، رایج شد، چنانکه آیات قبل گوشه‌هایی از آنرا بیان کرده، این آیه در پی اندیشه‌ها و اوهام کسانیست که از ترس مرگ در خانه‌های خود می‌نشستند تا بزبون و پوسیده شوند و چون دشمن و مرگ به سراغشان آید، جز زبان آه و ناله و گله و شکایت ندارند که چرا این جوانان از ما پیروی نکردند و کشته شدند و مردند. اگر نمرده باشند از این بهره‌های زندگی که ما داریم روزی می‌خوریم و نفس می‌کشیم، و اگر زنده باشند و روزی هم به آنان برسد، از اینکه از آنگاه دنیا و کسان و خویشان دور شده‌اند غمگین به سر می‌برند و می‌خواهند که به اهل دنیا برسانند که آرزوی مرگ و جدائی از دنیا نکنند و پیوسته از آینده خود ترسناک و از آنچه گذشته اندوهناکند. این اندیشه بیشتر مردم وابسته به دنیا و علائق و تصورات کسانی است که زندگی را در محدوده مکان و زمان و دنیای خود می‌اندیشند. این آیات همی خواهد تا چنین اندیشه‌ها را از مغز مسلمانان بزداید تا درباره مرگ و زندگی باینش وسیعتر و عمیقتری بیندیشند. به خصوص درباره آنان که در میان میلیون‌ها مردمی که در میان غرائز جوانی و جواذب آن به سر می‌برند، از این جواذب می‌رهند و برخاسته راه کمال در پیش می‌گیرند و می‌خواهند موانع آنرا از میان بردارند و از پلکان غرائز می‌گذرند و جان خود را در این راه که همان راه «فی سبیل الله» است رایگان می‌دهند. چنانکه آیه ۱۵۴ بقره می‌خواهد که سخن مرگ از زبان مسلمانان ساقط شود و شعور به حیات حقیقی و ابدی یابند، این آیه با تاکید نهی لِاتَّخِذَنَّ واثبات بَلْ اَحْيَاءُ و تفصیل عِنْدَ رَبِّهِمْ تعبیری از نوع حیات آنانرا به بشر می‌نمایاند. عند ربهم می‌شود که ظرف احیاء باشد. اضافه صفت رب به آنها ربوبیت و تکامل را می‌رساند: آنان در نزد پروردگارشان نوعی حیات خاص به خود دارند، چه خود تربیت شده و تکامل و تحول یافته و مشمول صفت خاص ربوبی شده‌اند و از حیات دنیائی و علائق و بیهودگیهای آن رسته و در پرتو حیات عند ربهم رسیده‌اند. شاید که ظرف عند ربهم

متعلق به یرزقون باشد و تقدم اختصاص را و فعل مجهول ، منشأ انواع روزی را :
 آنان زندگان خاص به خود می باشند که نزد پروردگارشان همی روزی داده
 می شوند ، چنان روزی که شخصیت ابدی آنان را مانند اهدافشان رشد و بسط
 می دهد و پروبال می گشاید ، گویا همین انبساط است که آنان را خوشحال
 می دارد .

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ .

فرحین بما آتاهم الله من فضله... چه فرح حالت انبساطی است که در پی روزی
 معنوی حاصل می شود و روزی مادی قبض و سستی می آورد . اجمال ما آتاهم الله ،
 همین امدادها و روزیهای را می رساند که برتر از وهم و تصویر ما می باشد ، بآ
 سبب یا ملاست و فضله اختصاص و بیش از استحقاق عمل را : آنان در حال خوردسندی
 و انبساط به سر می برند به سبب آنچه خداوند از فضل و بیش از حق کارشان و پاداش
 کوشش و رنج در راه خدا به آنان داده است ، وهمی خواهند که بشارت دهند
 به کسانی که راه آنانرا در پیش دارند و به آن نرسیده اند ، و می کوشند که راه
 اتصال به آیندگان و ماندگان در دنیا باشند و بشارتهای خود را بدانان بنمایانند :
 و یستبشرون بالذین... یستبشرون ، کوشش و طلب برای رساندن بشارت و بشره - نمودار
 شدن خوشی در چهره و بآ و صلی باید به همین معنا باشد نه به معنای «بشرون» :

مر شهیدان را حیات اندر فناست
 یرزقون فرحین شد خوشگوار
 حلق انسان رست و افزایند فضل
 تا چه زاید کن قیاس آن باین

خوردن آن بی گلوی آلتست
 مرحسود و دیورا از دود فرش
 آن غذا را نی دهان بد نی طبق

۱- بس زیادتها درون نقصهاست
 چون بریده گشت حلق رزق خوار
 حلق حیوان چون بریده شد به عدل
 حلق انسان چون ببرد هین و هین

آن غذای خاصگان دولتست
 شد غذای آفتاب از نور عرش
 در شهیدان یرزقون فرمود حق

به دیگران بشارت می‌دهند، که خلاف ظاهر است و نه به معنای «سرون» که بایستی باشد: نسبت بدانان که در دنبالشان هستند خوردندند. آنان خوشی و وضع خود را که از پر تو درخشان در چهره نمود داده‌می‌خواهند که به کسانی که بدانان نرسیده‌اند و ملحق نشده‌اند و در پی آنها می‌روند برسانند. چنانکه روایات و کشفیاتی که از اینان در خواب و بیداری می‌شود همین را می‌رساند.

اختصاص استبشار به کسانی که بدانان ملحق نشده‌اند و در پی آنها هستند از جهت رابطه وهم افقی روحی و هم‌هدفی است.

لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ... تفسیری از استبشارشان می‌باشد: آنان همی‌خواهند که بشارت دهند و خوشی خود را بنمایانند به آن‌کسان... اینکه هیچ ترسی بر آنان نیست و زندگی آندوه‌کین ندارند.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ... نعمه و فضل که به صورت ناشناخته (نکره) آمده، همین عظمت و ناشناختگی و برتری از تعریف و ستودن آن نعمت و فضل را می‌رساند. استبشار سوم، شهود این حقیقت است که خداوند پاداش کار مردمی را که دارای وصف ایمان شده‌اند تباہ نمی‌کند. آن شهید است که به مقام این شهود می‌رسد.

این آیات در پیچه‌های بقاء را به روی همه می‌گشاید، و تصویر و دورنمایی روشن از حیات شهدای راه خدا را می‌نمایاند. چه آنان که وجودشان را نور و جاذبه خدائی فرا گرفته و ناگهان از همه تعلقات و آرزوهای دنیائی و جسمانی برکنده شده‌اند، چنین مقامی را شایسته‌اند. باین اوصاف و تفصیل در سوره بقره: «وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ» ۱۵۴/، تنها از گفتن اموات، برای آنان نهی کرده و بطور سربسته از حیات آنان خبر داده در پایان، «وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ» گفته است که چنین دریافتی از مسأله بقاء و حیات همه مخاطبین ندارند و با دریافت لطیف و باریک‌بینی «شعور گویا از شعور: مو» آنها تا حدی می‌توان دریافت. نه دریافتهای عادی و دریافت‌های محدود و علمی.^۱ بشر فطری باشعور محدودش همیشه و سربسته به بقائی بعد از

۱- دریافت محدود علمی ملازم باشعور و استشعار لطیف از انسان و جهان نیست. آنچه شعور از زیبایی پدیده‌های طبیعت و رنگ‌آمیزی و دیگر گونیه‌ها و روابط آن و حالات

مرگ ایمان داشته است. دانشمندان بزرگ و باشعور از طریق اشراق و براهین روشنگر به سوی حیات پس از مرگ رهنمون شده‌اند و پیمبران گذشته از طریق وحی و شهود آنرا نمایانده‌اند، قرآن در پیچه‌هایی از حیات ابدی و چگونگی آن و مسیر نهائی انسان گشوده است. اندیشمندان بشر با دهد و وسعتیاب و شعور نافذ، از هرسو و هرجهت که پیش رفته‌اند به زندگی برتر و بقای انسان رسیده‌اند و کوشیده‌اند تا دریافتهای خود را با تعبیرات عرفانی و استدلالهای علمی به دیگران منتقل کنند. نمونه و فشرده‌ای از دریافتهای گزیدگان بشری این است که در کتابهای علمی و فلسفی به تفصیل بررسی شده است: ۱- بررسی و نظم و هماهنگی و پیوستگی اجزاء و کل طبیعت نمایانگر هدفی است که نباید خود آن و یا بدتر از آن باشد. ۲- پدیده عاقل و مختار (انسان) با این قوا و تجهیزات و بیش از نیازهای حیوانی، در راه و سفری دورتر و باید مقصدی بالاتر از این زندگی محدود در پیش داشته باشد. ۳- تداوم و تضاد موت و حیات که از هر یک دیگری برمی‌آید، تا انسان، که نباید به موت طبیعی بدن پایان یابد و حیاتی از آن بر نیاید. ۴- بدن و قوای طبیعی در این جهان رحم پرورش استعدادها و فعلیت قوا به وسیله رشته‌ها و جهات دریا بنده و کنشها و واکنشهای اندیشه و اعمال است تا پایان زندگی طبیعی و تکوین شخصیت که با ضغطة مرگ باید ولادت یابد و چهره واقعی و درونی رخ نماید. ۵- آن شخصیت (من) که مصون از تغییر و

→ و رنجها و دردها و ناله‌های انسانها و ... درمی‌یابد و به زبان شعر و نقش قلم و آوا و آهنگ صوت منعکس و منتقل می‌کند و شعورها را برمی‌انگیزد، علم استدلالی و تجربی دریافت نمی‌کند.

وز نما مردم ز حیوان مرزدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
تا برآرم با ملائک بال و پر

گویدم انا الیه راجعون
در رحم بودوز خلقان غیب بود
من مِمَاتِ الْجِسْمِ يُعْرَفُ حَالُهُمْ
مرگ روز زادنست و زلزله
تا چگونه زاید این جان بطر

جان باقی یافتی و مرگ شد

۱- از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
جمله دیگر بمیرم از بشر

پس عدم کردم عدم چون ارغنون
۲- پیش از این هر چند جان پر عیب بود
الشَّقِيَّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّ
نی چو مادر طفل جان را حامله
جمله جانهای گذشته منتظر

برگ بی برگی ترا چون برگ شد

کستی است، نباید بدن باشد که بیوسته در تغییر و کاستن است. ۶- آنکه لحظه‌ای از خود غافل نیست و همیشه حضور دارد، نباید بدن و قوای جسمی باشد که همیشه حضور ندارد. ۷- آنکه به سوتی تعالی و ایمان و هدفیابی و لذات برتر می‌کشد، آن نیست که به پستی و در جهت لذات متضاد با کمالات روحی سوق می‌دهد. ۸- آنکه بر اعضا و قوای بدن فرمانده است، آن نیست که فرمان می‌برد. ۹- آنکه خواست و ادراکاتش نامحدود و کنی است، بدن و اجزاء و قوای محدود جسمانی نیست. ۱۰- آن قدرت فعال و مافوقی که همه دریافتهای بیرونی و درونی را تجزیه و ترکیب و تجرید و تعمیم و ضبط می‌کند، برتر از قوا و حواس پراکنده جسمانی است. ۱۱- آن مبدأ محیط انسانی که سرانگشت اراده‌اش، سراسر قوای ادراکی از عقلی و تخیلی و حنق و حس را، هر گاه که بخواهد به کار می‌برد، باید برتر از همه آنها باشد. ۱۲- آن «من» که همه قوا و اعضای متغیر را به خود نسبت می‌دهد، جامع و ثابت و برتر از موارد انتساب و اضافات می‌باشد. ۱۳- آنچه با قدرت بی‌مانندش، ادراکات غایب را احضار می‌کند، از جسم و قوای جسمی که در هر ادراک و امر حادثی نیاز به علت حدوثی دارد، بین نیاز است. ۱۴- آنکه ظرف ادراکاتش بی‌نهایت است، همانند جسم و قوای محدود آن نیست... و دیگر کشفهای شهودی و علمی از شخصیت انسان که چون از جسم و ترکیبات جسمی برتر و جدا است، مرگ که از میان رفتن ترکیب است به آن راه ندارد و مرگ در راه خدا و هدفهای برتر حیاتی باشکوه‌تر در پی دارد:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا... همدیف آنان مردان با ایمان و فرمانبر خدا و رسول در سختیها و خطرهای جانفرمایند:

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا

ظاهرش ابتر نهان پایند گيست	ظاهرش مرگ و به باطن زند گيست
در جهان او را ز نوبشکفتن است	از رحم زادن جنين را رفتست
بَلْ هُمْ أَحْيَاءُ هِيَ مِنْ آمَدَه است	دانه مردن مراشیرین شده است
إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتِي دَائِمًا	اَقْتُلُونِي يَا ثِقَاتِي لَأَمَّا
كَمْ أَفَارِقَ مُوْطِنِي حَتَّى مَتَى ؟ [[إِنَّ فِي مَوْتِي حَيَاتِي بَاقِي
لَمْ يُقَلِّ إِيَّانَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ]	[خِرْقَتِي لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي ذَا السُّكُونِ
[دو بیت اخیر را پدر نقل نکرده بود، ولی از آنجا که بیانگر بینش قرآنشناس]	[مولانا است، در میان دو ابرو افزوده شد، با علم به اینکه معلم قرآن بسی شیفته]
	[نکات عرفانی و زیبای مثنوی بود. ج]

أَجْرٌ عَظِيمٌ .

از اوصاف بارز متقیان با ایمان است ، مانند همان افراد که بدرجه عالی شهادت رسیده‌اند ، بنابر ارجاع ضمیرهای جمع « لاخوف علیهم ولا هم یحزنون » به « الذین لم یلحقوا بهم » ، شاید که الذین استجابوا وصف همانها باشد : همان کسان که با کوشش و کوش خود خدای و رسول را اجابت کردند - « استجابوا » به جای « اجابوا » - پس از آنکه به آنان زخم کاری رسیده بود . و الرسول بدون لام ، عطف به الله آمده تا وحدت دعوت و اجابت را برساند . بیان آیه کلی و منطبق با کسانی است که پس از اُحد دعوت آن حضرت را برای تعقیب مشرکان اجابت کردند . همانها که پس از آن زخمهای کاری و زمینگیر کننده ، همینکه فرمان بسیج را دریافتند به پیا خاستند و در پی فرمان به سوی دشمن شتافتند و بانتهای مجروح تا حَمْرَاءُ الْأَسَدِ پیش رفتند و چنان رعبی در دل مشرکان افکندند که با همه تجهیز و تصمیمشان هر اسان از « رَوْحَاءِ » برگشتند . در میان « الذین استجابوا » کسانی بودند که در پیکار اُحد از فرمان خدا و رسول روی نافتند و شکست جنگی و روحی در پی آوردند و سپس مشمول عفو خدا و رسول (ص) شدند و با اندک فاصله‌ای این گونه تجدید ایمان و قدرت کردند و فرمانبر و مصمم در پی دشمن روان شدند . الذین استجابوا ، تکریم از همه است ، همه ثابت قدمان مؤمن ، وهم افراد سست و عاصی که شکست جنگی و روحی اُحد را بار آورده‌اند ، و خبر آن در آیه نیامده تا پاداش مقدرشان چه باشد ؟ للذین احسنوا منهم و اتقوا ، خبر مقدم اجر عظیم است : از آنان که دعوت خدا و رسول را اجابت ، و برای کسانی که احسان کردند و خوددار از عصیان بودند ، پاداش بزرگی است . پس از اعلام عفو خدا و رسول ، این مردان باثبات و احسان و تقوا ، خشم خود را از عاصیان که موجب چنان شکستی شدند ، فرو نشاندند و با احسان به آنها و خودداری از نکوهش و طردشان ، آنان را به جمع مسلمانان کشاندند که در زمان کوتاهی همانها که در اُحد با همه تجهیزانشان عقب‌نشینی کردند ، چنان دگرگون شدند که شتابان بادیگر مجروحان به تعقیب مشرکان سر به بیابان نهادند . این است اثر عفو و احسان و جذب و تقوا !

داستان پس از اُحُد را چنین نقل کرده‌اند: همینکه ابوسفیان از اُحُد بازگشت و به رُوحاء رسید، در میان خود به مشورت و نکوهش خود پرداختند که چرا با آنکه پیروز شدیم و گروه اندکی باقی ماندند آنان را از میان برنداشتیم و مُحَمَّد (ص) را نکشتیم، و تصمیم بر این شد که باز گردند. رسول خدا که مراقب اوضاع بود تا خبر رسید، ندا در داد که در تعقیب آنان مسلح شوند و جز کسانی که روز گذشته در اُحُد بودند بیرون نیابند. و بیشتر آنان دچار جراحت و مشغول مداوا بودند. با هفتاد تن از یاران مجروح خود از مدینه بیرون آمدند تا به هشت میلی مدینه در سرزمین حَمْرَاءُ الْأَسَد رسید. علی (ع) یادگیری را در پی آنان فرستاد تا بنگرد که آیا براسب سوارند و شتران را یدک می‌کشند یا بر شتران سوارند و اسبان را یدک می‌کشند، اگر چنان باشند، به مدینه باز می‌گردند و اگر چنین باشند به مکه می‌روند. معلوم شد بر شتران سوارند و اسبان را یدک می‌کشند.

یکی از اصحاب آن حضرت از بنی عَبْدِ الْأَشْهَل، گوید: من و برادرم روز اُحُد مجروح شده بودیم و همینکه منادی آن حضرت فرمان بسیج در داد با برادرم بیرون رفتیم و هر کبی نداشتیم، من که جراحتم کمتر بود او را که از پی می‌آمد مقداری از راه به پشت می‌گرفتم که بعد به پای خود می‌رفت تا به حَمْرَاءُ الْأَسَد رسیدیم. معبد خزاعی که مشرک بود - خزاعه مشرک و مسلمانان جابهدار آن حضرت بودند و خبری را از وی پوشیده نمی‌داشتند - گفت: ای مُحَمَّد! بر ما بس گران آمد آنچه بر تو و قومت رسید. سپس از نزد آن حضرت بیرون رفت تا در رُوحاء به ابوسفیان و همراهانش رسید که آماده برگشت بودند. از معبد پرسید از پیمبرت چه خبر؟ معبد گفت! محمد با یارانش با گروهی که مانندش را ندیده‌ام و کسانی که در آن روز از او واپس ماندند و سپس پشیمان شدند، بیرون آمده همه با سینه‌های پر از کینه و دندانهای فشرده، ابوسفیان گفت: وای بر تو چه می‌گوئی؟ گفت گمان می‌کنم از این منزل کوچ نکنی مگر آنکه پیشانیهای اسبان بر تو نمایان شود. ابوسفیان گفت: ما خود را آماده کرده‌ایم که بر آنها دوباره بتازیم تا یکسر آنها ریشه کن سازیم. گفت: من شمارا از این کار نهی کردم و شعرهایی در این باره سروده‌ام.

كَادَتْ تُعَدُّ مِنَ الْأَصْوَاتِ رَاحَتِي إِذْ سَأَلْتُ الْأَرْضَ بِالْجُرْدِ الْأَبْيَلِ

سپس ابوسفیان عنان بر تافت .

بعضی آیه را ناظر به داستان بدر صغری گرفته‌اند.

الذین استجابوا ، چون وصف نمایان المؤمنین باشد، خبرش همان «لا یضیع اجر المؤمنین» است : خداوند ضایع نمی‌کند پاداش مؤمنین را ، همانها که این چنین ایمان خود را به آزمایش آوردند؛ اجابت کردند دعوت خدا و رسول را بعد از آنکه زخمهای کاری بدانان رسیده بود. و بیش از این، برای آنانکه نیکی کردند، یا هر چه بیشتر عملشان را نیک کردند و پرواگیری داشتند ، پاداش بزرگی است: للذین احسنوا و اتقوا اجر عظیم. چه می‌شود که همان پایداری و ایمان نهائی را کافی پندارند و یا دچار غرور شوند و از طریق احسان و تقوا روی گردانند .

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ فَظَلُّوا سُبُلًا وَاتَّبَعُوا أَصْوَابَ اللَّهِ وَاللَّهُ
ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ. إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

الذین وصف دیگری است از المؤمنین، اگر نظر به وصف گروههای دیگر باشد، به جای عطف است. الناس اول نظر به متافقان و سست ایمانها و خبر سازهایی است که به هر وسیله می‌کوشند تا مؤمنان را بترسانند و سست کنند (به اصطلاح ستون پنجم دشمن). الناس دوم ، دشمنان شناخته و جنگجو است. قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ، جمع افراد و قوا است، لکم، به جای «علیکم» در اینگونه موارد به قرینه «فزادهم ایماناً» شاید نظر به نتیجه نهائی است که به سود مسلمانان از جهت نیرومندی و آگاهی و افزایش ایمان است. فزادهم ایماناً ، به جای «فزاد ایمانهم» افزایش شخصیت آنان را می‌رساند : آنانکه چون به آنان گفتند که آن مردم دشمن و جنگجو افراد و قوای خود را در برابر شما یکسر بسیج کرده پس باید اندیشناک شوید ، از جهت ایمان افزایش یافتند . همینکه خود را به خدا پیوسته ساختند و به نیروی او اتکا کردند ، نمودار افزایش شخصیت ایمانی آنان می‌باشد : وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ

نعم الوکیل .

فَاتَّقِلُّوا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ وَفَضْلِ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَآتَبَعُوا . . . افعال ماضی در این سه آیه تحقق مضمون آنها را به نعمت و فضل بزرگ و خصوصیت آن نعمت و فضل را می‌رساند . چه نعمتی برتر از ایمان و آگاهی بیشتر و امنیت روحی ، پس از آن هراسها و ترسهای بود که دشمنان و عوامل داخلی آنها در میان مسلمانان شایع می‌کردند . فضل ، بهره بیش از استحقاق و مورد انتظار است . لم یمسسهم سوء ، بدون عطف همچون ظرف و محیط نعمت و فضل است : آنگاه که هیچگونه بدی و شری به آنها مس نکرد نه کشته‌ای دادند و نه زخمی به آنان رسید ، با همه آن محیط رعب و هراس که فراهم شده بود ، در رکاب رهبر عالیقدر خود رفتند و بی رنج و با ایمان و بصیرت کاملتر و خوشنود بر گشتند و از خوشنودی خدا پیروی کردند : واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم .

إِنَّمَا ذَلِكُمْ آتَشَيْطَانٍ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ . . . إِنَّمَا ، بیان حصر است و فعل يُخَوِّفُ (از باب تفعیل) ، استمرار را می‌رساند و در مورد آیه نظر به تأثیر این فعل است : این همان شیطان است (جز او نیست) که در چهره آدمیانی حضور می‌یابد و همی خوف می‌دمد و تخویف می‌دهد اولیایش را . «تأثیر و نفوذ و وسوسه‌های هراس‌انگیز شیطان در نفوس نهی از ایمان و استقامت است که زیر نفوذ و ولایت شیطان درآمده‌اند» . یا به تقدیر مفعول اول باشد : «یخوفکم اولیائه ، من اولیائه» : شما را از اولیاء خودش - قدرتهای شرك - می‌هراساند . که نظر به فعل تخویف باشد ، نه تأثیر آن . این کار شیطان و شیطانی است که خود یا در چهره آدمیانی درمی‌آید و در کسانی که راه نفوذ شیطانند (اولیای او) همی ترس و هراس می‌افکند . آنچه موهوم و بی پایه و ناواقع است ، واقعی و پایدار می‌نمایاند ، و به عکس . شیطان و عوامل شیطانی از منفذ انفعالی تعلقات و آرزوهای نگرانی‌زا می‌ترساند و با دمیدن و چشمگیر نمودن آنها ماوراء علاقه‌های وهمی و گذرا را می‌پوشاند . آنها که به قدرت و تقدیر و لطف و رحمت و راه خدا و حیات برتر ایمان دارند از چه بترسند . آنها که می‌دانند هر چه در این راه بدهند بیشتر و برترش را می‌یابند و مرگ را که

نهایت زندگی نمی دانند و آنرا بیرون رفتن از تنگنای رحم دنیا به فراخنای حیات ربوبی می بینند، نباید در معرض دمیدن خوف شیطانی باشند: فلا تخافوهم و خافون. ضمیر هم، راجع به شیطان و اولیای شیطان است. خافون، باضمیر متکلم محذوف، امر به ترس از خدا - او امر و احکام و سنن او - نه خود او که مبدأ رحمت و خیر است. ان کنتم مؤمنین، شرط متأخر از نهی لا تخافوهم، و امر خافون، ارشادی است، چه آنکه بر پایه محکم ایمانی استوار است از هیچکس جز او نمی ترسد. از خداهم که مبدأ حکمت و سنن است: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم...».

وَلَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا إِنَّهُمْ هُمْ ضَالُّوا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۷﴾

و اندوهگینست نکند کسانی که پی در پی با یکدیگر در کفر شتاب می گیرند، بیگمان آن کسان هرگز اندک زیانی خدایرا نرسانند، خدا می خواهد که بهره ای ایشان را در آخرت قرار ندهد، و برای ایشان است عذابی بس بزرگ.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۸﴾

بیگمان کسانی که کفر را به ایمان خریدند (نیز) هرگز اندک زیانی خدایرا نرسانند و برای ایشان است عذابی بس دردناک.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرًا لِّنَفْسِهِمْ إِنََّّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا كُفْرًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۱۷۹﴾

و هرگز نباید کسانی که کفر ورزیدند پیش خود حساب کنند که مامهلتی را که به ایشان داده ایم حتماً برایشان خیر است، بلکه تنها بدانان مهلت می دهیم برای اینکه از لحاظ گناه افزوده می شوند و برای ایشان است عذابی خوارکننده.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِّنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۱۸۰﴾

خدا چنین نبوده است که او گذارده مؤمنان را بر آن چیزی که شما بر آن حال هستید تا اینکه آلوده و ناپاک را از پاکیزه جدا گرداند، و خدا چنین نبوده است که آگاه سازد شما را بر نادیده، ولیکن خدا از فرستادگان خویش هر که را خواهد برمی گزیند و جذب می کند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید، و اگر ایمان بیاورید و پروا پیشه کنید در نتیجه شمار است پاداشی بس بزرگ.

و هرگز نباید کسانی که نسبت بدانچه خدا ایشان را داده است بخل می‌ورزند چنین حساب کنند که آن برایشان خیر است، بلکه برایشان شر است، به زودی بوسیله آنچه که بخل ورزیدند روز قیامت بر گردنشان طوق زده خواهد شد. و خدا ایراست میراث آسمانها و زمین، و خدا بدانچه می‌کنید بس آگاه است.

البته خدا شنیده است گفتار کسانی را که گفتند بیگمان خدا فقیر است و ما بی نیازیم، به زودی می‌نویسیم آنچه را گفتند و بدون حق کشته‌شان پیامبران را و گوئیم بچشید عذاب سوختن را.

آن (عذاب) به خاطر چیز است که دست‌هایتان پیش فرستاد و بدون شك خدا به هیچ وجه برای بندگان ستمگر نیست. آنانکه گفتند بیگمان خدا عهد کرد به ما که به هیچ فرستاده‌ای ایمان نیاوریم تا اینکه قربانی‌ای ما را بیاورد که آتش آنرا بخورد، بگو پیش از من رسولانی بینات روشنگر و آنچه را گفتید برای شما آورده‌اند، پس چرا آنان را کشتید اگر راستگویانید. پس اگر ترا دروغ دانستند پس دروغ دانسته شده‌اند فرستادگانی پیش از تو که بینات و نوشته‌های استوار و نامه (قوانین) روشنگر آوردند.

هرجانی چشیده مرگ است و تنها در روز قیامت مزدهایتان را (کاملاً) دریافت می‌دارید، پس هر کس از آتش دور داشته شد و به بهشت وارد شد در واقع به رستگاری دست یافته است، و زندگانی این جهان چیزی جز بهره فریب نیست.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنشَأَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُضَوِّقُونَ مَا بَحَبُوا بِهِ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۵۰﴾

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ
نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْإِنِّيَاءُ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَعْوَى ذُو قُوَّةٍ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۵۱﴾

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَنَّاكُمْ
بِغَيْبٍ ﴿۵۲﴾

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلا نؤمنَ لِإِسْرَائِيلَ
بِحَتْمٍ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ جَاءَكُمْ
رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِلَاذُنِ قَوْمٍ لَمَّا قَتَلْتَهُمْ
إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۵۳﴾

قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا لَقَدْ كَذَّبْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا
بِالْبَيِّنَاتِ وَ تَزَيَّرُوا بِالْكِتَابِ الْغَيْبِ ﴿۵۴﴾

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ الْجِزَاءَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُجِرَ عَنِ النَّارِ رُجِلَ مِنْهُ
فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ تَغْوِرُونَ ﴿۵۵﴾

لَتَبَيِّنَ فِي أُمُورِكُمْ وَتُنقِصُوا مِنَ الْكُفْرِ أَهْلَهُ فَأُولَئِكَ يَرْجُونَ عَذَابَ اللَّهِ
 فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
 وَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

هر اینکه حتماً در مالها و جانهایتان مورد
 آزمایش قرار می گیرید و حتماً از کسانی که
 پیش از شما کتاب بدانان داده شده است و از
 کسانی که شرك ورزیدند آزار بسیاری
 می شنوید، و اگر پایداری ورزید و پروا همیشه
 کنید پس بیگمان آن (پایداری و پروا پیشگی)
 از تصمیم قاطع به امور است.

وَرَدَّ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَتُبَيِّنُنَّهُ
 لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُرُونَهُ قَبْلَ ذَٰلِكَ وَسَاءَ لِمَنْ أَظْهَرَ هِمُّ
 وَاشْتَرَاهُ بِهَا ثَمًّا قَبِيلَهُ فَيَسْ وَالْأَشْرُونَ ﴿١٨٧﴾

و هنگامی خدا پیمان استوار کسانی را
 گرفت که کتاب بدانان داده شد تا حتماً آنرا
 برای مردم تبیین و روشن کنید و پنهان نگه
 ندارید، پس آنرا پشت سر خویش افکندند و
 آن را به بهائی اندک فروختند، پس چه بد
 است آن بهائی را که می ستانند.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ
 يُحَمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ
 الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨٨﴾

هرگز نباید به حساب آورید کسانی را که
 شاد می شوند بوسیله آنچه آورند (از
 دستاوردهای خود) و دوست می دارند که
 در برابر آنچه نکرده اند مورد ستایش قرار
 گیرند پس هرگز نباید آنانرا بر رستگاری
 از عذاب به شمار آورید و ایشان راست
 عذابی دردناک .

وَلَيْدُنَّكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾

و قدرت تصرف آسمانها و زمین در اختیار
 خداست و خدا بر هر چیزی بس توانا است.

معنی لغات:

تُبَيِّنُ ، فعل مضارع متکلم مع الغير از املاء : پر کردن ، امکان دادن ، سر
 خود رها کردن ، مدت دادن ، جلو شخص را رها کردن .

يُطَّلِعُ ، فعل مضارع غایب مفرد از اِطَّلَاع (باب افعال) : از بالا نگاه کردن ،

به سوی چیزی سر کشیدن .

بَجْتَبِي ، از اجتباء ، گزینش ، جمع و جذب و فراهم کردن با کوشش .
قَرْنَان ، همچون برهان و سلطان : اسم آنچه وسیلهٔ تقرب است ، و همچون
عَدْوَان و خُسْرَان مصدر است : نزدیک ساختن ، تقرب جستن .

الزُّبُر ، جمع زُبُرَه : بنای سنگی محکم ، پاره آهن ضخیم ، عقل . شاید زبر
بدمعنی اصول محکم و ثابت عقلی باشد و کتاب ، احکام شرعی و روشنگر عقل و عمل .
جمع زبور : نوشتهٔ حکیمانه ، از زبر (فعل) : کتاب را به استواری نوشت ، مرد را
شکنجه داد ، پیرامون چاه را محکم چید ، موهای شانهٔ شیر انبوه شد .

ذَوُق : چشیدن طعم . اندکی خوردن .

لُؤْلُؤَن ، فعل مضارع مخاطب جمع از ایفاء : کاملاً بهره‌مند کردن ، بطور
تمام و کمال به چیزی دست یافتن .

زُحْرَج ، فعل ماضی مجهول از زَحَّ (مانند زَلَّ) : از بینج بر کند ، از جای
خود چیزی را دور کرد ، زَحْرَج (معلوم مانند زَلَّزَل) : پی‌درپی بر کند .

فَاز ، فعل ماضی از فوز : بیرون آمدن از تنگنا و گرفتاری و رسیدن به وسعت
مفازه : بیابان باز .

مِثَاق : عهد محکم و پیمان مشدد . وفاق : ریسمانی که با آن می‌بندند .

مُلْك (به ضم میم) : تصرف با قدرت و علم .

وَلَا يَعْزُبُكَ الْدِّينُ سَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا ، يُرِيدُ اللّٰهُ اِلَّا يَجْعَلَ
لَهُمْ حَقًّا فِي الْاٰخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

یسارعون تأثیر سرعت متقابل و خوف فی الکفر ، محیط کفر درونی آنها و
در غلطیدن در کفرشان را می‌رساند که روزنهٔ هدایت را به روی خود بسته و آگاه
ونا آگاه سرعنی به گونهٔ بازتاب سرعت اکتسابی ، و حرکت کفر آمیز از خود و
از یکدیگر می‌بندد و ست ایمانان را در پی می‌کشند . و پایان این مسارعت و
مسابقه را در نمی‌باندند . و امیدی به توقف و برگشت آنها نیست . پیمبر رحمت و